

تحلیل قدرت سیاسی از دیدگاه استیون لوکس

# قدرت از نگاه کثرت‌گرا اصلاح طلب و رادیکال

علی اشرف نظری

## درآمد

لوکس در جمع‌بندی نظریات ارائه شده از قدرت در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰، درصدد طرح دیدگاه وی برمی‌آییم.

در مباحث پس از جنگ جهانی دوم، درباره‌ی ماهیت قدرت سیاسی دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت. «استیون لوکس»<sup>۱</sup> به عنوان یکی از تحلیل‌گران سیاسی، در کتاب «قدرت، نگرشی رادیکال» (۱۹۸۲) درصدد برآمد به جمع‌بندی و تحلیل نظریه‌ی ارائه شده از قدرت تا سالهای اواخر دهه‌ی هفتاد بپردازد. در این راستا، او سه نگرش کلی به قدرت سیاسی را در چارچوب «کثرت‌گرایی» (دیدگاه تک بُعدی)، «اصلاح طلبانه» (دیدگاه دو بُعدی) و آنچه که وی آن را «نگرش رادیکال» یا «دیدگاه سه بُعدی» از قدرت می‌خواند، مورد بررسی قرار داد. در این مقاله، با توجه به اهمیت کار

## ۱- تحلیل قدرت سیاسی

لوکس در ابتدا استدلال می‌کند که مفهوم قدرت، اساساً مفهومی «مجادله برانگیز»<sup>۲</sup> است و از آن جایی که تعریف هرکس از قدرت، به نحوی جدی مرتبط با مواضع تئوریک (نظری) و جهت‌گیریهای ارزشی او می‌باشد؛ در نتیجه همیشه میان صاحب‌نظران بر سر تعریف قدرت و نحوه‌ی عملکرد آن اختلاف نظرهایی وجود

1. Steven Lukes 2. Contestable Concept

داشته است.<sup>(۱)</sup> پرسشهای پیش روی لوکس چنین است: چگونه می توان قدرت را مورد مطالعه قرار داد؟ چه کسانی قدرت را در دست دارند و نحوه ی توزیع آن در جامعه چگونه است؟

### ۱-۱- پاسخهای لوکس

لوکس در پاسخ به این پرسشها، به طرح سه دیدگاه متفاوت از قدرت می پردازد و ادعا می کند که در روند تکاملی: هر یک از دیدگاههای متأخر نسبت به دیدگاه پیشین جامع تر است:

**یک - دیدگاه اول** از قدرت که در بردارنده ی برداشتی «لیبرال»<sup>۲</sup> از قدرت سیاسی است، دربرگیرنده ی مفروضاتی درباره ی ماهیت علی و فردگرایانه ی قدرت سیاسی است که از سوی متفکرین «پلورالیست» (کثرت گرا) مطرح شده است، این دیدگاه که «بینش تک بُعدی قدرت» نیز نامیده می شود، در آثار نویسندگانی چون «فلوید هانتز»، «رابرت دال»، «نلسون پلسبی»، «والفینگر» و دیگران انعکاس می یابد. پلورالیستهای سیاسی، که افکارشان در دهه های ۶۰-۱۹۵۰ در آمریکا رواج داشت، بر این اعتقاد بودند که در هر نظام سیاسی کثرت گرا، مراکز متعدد قدرت سیاسی وجود دارد. بر این اساس، پراکندگی قدرت در بین مردم و گروههای اجتماعی، موجبات منازعه، رقابت و چانه زنی را در بین آنها فراهم می آورد. در واقع، فرض اصلی در مدل پلورالیستی، پراکندگی قدرت در میان گروههای رقیب، بنا بر تکرر و تنوع منابع

قدرت (نظیر منابع سازمانی، دولتی، اقتصادی، سیاسی و...) می باشد که این امر موجب منازعه میان گروههای رقیب و احتمال دست به دست شدن قدرت سیاسی می شود.

ریشه ی تفکرات پلورالیستی را می توان در اندیشه های سیاسی - اقتصادی لیبرالیسم مورد بازبایی قرارداد که به دلیل این که قدرت سیاسی را تحدیدکننده ی آزادیها می دانست، بر تقسیم آن میان مراکز مختلف و برقراری موازنه ی قدرت در بین گروهها تأکید داشت. همچنین الگوی پلورالیسم «از یک سو متأثر از سنت ماکس ویر است که بر منابع مختلف قدرت اجتماعی تأکید می گذاشت و از سوی دیگر در واکنش به نظریات برخی جامعه شناسان سیاسی، مانند پاره تو و موسکا که بر وجود «الیت» قدرت واحد در جامعه تأکید می گذاشتند، عرضه شده است»<sup>(۳)</sup>

«رابرت دال» به عنوان مهم ترین جامعه شناس پلورالیست، نظام کثرت گرا را نظامی می داند که در آن گروههای مختلف از چنان قدرتی برخوردارند که می توانند فرآیند تصمیم گیری سیاست گزاران را تحت تأثیر قرار دهند.

به لحاظ روش شناختی، دیدگاه اول از قدرت بر مبنای نوعی روش شناسی تجربه گرایانه استوار است که در آن بر امور مشهود و عینی به مثابه تنها واقعیت قابل توجه تأکید می شود. پیامد این وضع روش شناسانه در این دیدگاه،

۳. از آن جایی که لوکس، قدرت را جزء آن دسته مفاهیمی می داند که به طور ریشه داری به ارزشها وابسته است، هر یک از دیدگاههای ارائه شده درباره ی قدرت را در یک چشم انداز خاص قرار می دهد.

این است که بیشتر بر رفتار انضمامی و قابل مشاهده‌ای که در جریان تصمیم‌گیریها (به‌عنوان بارزترین نمود قدرت) به صورت ستیزشها و بند و بستهای بالفعل و آشکار ظهور می‌یابد، تأکید می‌شود. بر این اساس، آنها معتقدند که تحلیل قدرت باید مبتنی بر یک سری واقعیت‌های تجربی و قابل مشاهده باشد؛ به این معنا که جهت تحلیل قدرت سیاسی باید چگونگی اتحاد تصمیمات را در فرآیندهای سیاستگذاری مورد توجه قرار داد، زیرا قدرت تصمیم‌گیری در پیوندی تنگاتنگ با واقعیت قدرت سیاسی به معنای اتخاذ تصمیماتی از سوی بازیگران و انجام اقداماتی از سوی آنها با هدف تأثیرگذاری بر دیگران است.<sup>(۳)</sup> پلسبی با تأیید این سخن می‌گوید: «در رویکرد پلورالیستی تلاش در جهت مطالعه‌ی آثار و نتایج خاص به منظور تعیین کسانی است که در تصمیم‌گیریها نقش غالب را دارند».<sup>(۴)</sup> پلورالیستها در مرحله‌ی دوم تحلیل خود، میان تصمیمات عادی و کلیدی تمایز می‌گذارند. دال پیشنهاد می‌کند که تصمیمات کلیدی آنها را بدانیم که دربرگیرنده‌ی نوعی عدم توافق حقیقی (واقعی) در اولویت بخشیدن میان دو یا چند گروه می‌باشد.<sup>(۴)</sup> در این جا، تصمیمات کلیدی با نوعی عدم توافق و چانه‌زنی میان چند گروه می‌باشد که بر اساس نقش هر یک از گروهها در تصمیم‌گیری و تأثیر آنها در اتخاذ تصمیم‌نهایی مشخص می‌شود. «رابرت دال» با اتخاذ نگرشی تجربی (رفتارگرایانه) معتقد است که قدرت را تنها بعد از بررسی دقیق

مجموعه‌ای از تصمیمات محسوس و انضمامی می‌توان تحلیل کرد. به نظر او، علم سیاست به عنوان یک رشته‌ی تجربی به مطالعه‌ی چگونگی شکل‌گیری قدرت و مشارکت در آن می‌پردازد. دال در تعریف قدرت سیاسی می‌گوید: «منظور از قدرت، رابطه‌ای آگاهانه و اندیشیده شده است که در آن یک طرف می‌تواند عملی را به شیوه‌ای انجام دهد که واکنشهای طرف دیگر را کنترل کند»<sup>(۵)</sup> از نظر او، رابطه‌ی قدرت، رابطه‌ای علی است که در آن رفتار یک طرف (الف)، موجب تغییر رفتار طرف دیگر (طرف ب) می‌شود. در این تحلیل، درک علیت رفتار طرف الف، نسبت به رفتار طرف ب، موجب فهم واقعیت قدرت می‌شود و قدرت به مثابه رابطه‌ای در نظر گرفته می‌شود که در آن، رفتار دیگران به نحوی موفقیت‌آمیز، کنترل شده و به انجام کارهایی که مطابق میل ماست، واداشته شده‌اند.<sup>(۶)</sup> در این تعبیر، «حوزه‌ی قدرت» هر یک از افراد، گروهها و نهادها با توجه به این مسئله تعیین می‌شود که بر چه موضوعاتی می‌توانند اعمال کنترل کنند و با تحت تأثیر قرار دادن ترجیحات دیگران و گسترش علایق خود، نتایج را ایجاد کنند.

دال متأثر از این روش تحلیل، در یکی از آثار معروف خود تحت عنوان، «چه کسانی حکومت می‌کنند؟» (۱۹۶۱) درصدد برمی‌آید با بررسی توانایی بازیگران مختلف در اتخاذ سیاستهای خاص، حوزه‌های قدرت گروههای اجتماعی مختلف را در شهر «نیوهیون» آمریکا مورد توجه

قرار دهد.

## ۲- نقد دیدگاه اول

نتیجه آن که در دیدگاه اول، بر رفتار قابل مشاهده در شناسایی قدرت تأکید می‌شود و قدرت در پرتو تصمیمات انضمامی یا فعالیتهایی که مستقیماً مرتبط با اتخاذ تصمیمات است، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. «لوکس» این دیدگاه را، دیدگاهی تک‌بعدی می‌داند، زیرا به دلیل اتخاذ موضعی تجربه‌گرایانه و رفتارگرایانه، صرفاً بر واقعیتهای ملموس و مشاهده‌پذیر بیرونی تأکید نموده و ابعاد ژرف و مکتوم قدرت را مورد توجه قرار نمی‌دهد. این دیدگاه، از زوایای دیگری نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. «نخست اینکه برحسب برخی انتقادات، مفهوم قدرت در نظریه‌ی پلورالیستی، مفهومی تک‌بعدی و ساده‌انگارانه است، در حالی که قدرت در عالم واقع، اغلب پدیده‌ای پیچیده و چندبعدی است. قدرت، صرفاً به صورت عینی، یعنی وقتی تصمیمی گرفته می‌شود، و یا ابزاری به کار برده می‌شود، اعمال نمی‌گردد و اعمال قدرت، همواره ابزاری نیست، بلکه در شرایطی که تصمیمی اتخاذ نمی‌شود و یا ابزاری به کار برده نمی‌شود نیز ممکن است قدرت اعمال گردد. وقتی یک گروه اجتماعی، ارزشهای سیاسی و اجتماعی و نیز قوانین و نهادهایی ایجاد می‌کند که حوزه‌ی تصمیم‌گیری را به مسائل مورد علاقه‌ی آن گروه محدود می‌سازد، در آن صورت، بدون اعمال قدرت ابزاری، اجبار

پیشاپیش در درون ساخت جامعه تعبیه شده است. [همچنین] غفلت از نابرابری در توزیع امتیازات و قدرت سیاسی میان نیروها و گروههای مختلف، حتی در نظامهای دموکراتیک معاصر، موجب تعبیر نادرست روابط دولت و جامعه و عرضه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی نادرستی می‌گردد. قدرت سیاسی، برخلاف آنچه از الگوی پلورالیسم برمی‌آید، میان نیروهای اجتماعی به صورت برابر توزیع نشده و یا گروههای اجتماعی، دارای وزن و اهمیت یکسانی در تأثیرگذاری بر زندگی سیاسی نیستند»<sup>(۷)</sup>

دیدگاه دوم درباره‌ی قدرت: نظریه پردازان چهره‌ی دوم قدرت، یعنی «پیتر بکراج» و «مورتون باراتز»<sup>۴</sup> با نقد نگرشی تقلیل‌گرا و مبتنی بر تصمیم‌گیری (در دیدگاه اول) معتقدند که در دیدگاه اول بیش از حد بر اهمیت ابتکار و تصمیم‌گیری تأکید می‌شود و در نتیجه به این امر اشاره دارد که در برخی موارد، اعمال قدرت به توانایی محدودسازی حوزه‌ی کنش دیگر افراد اشاره دارد. از این رو، دارندگان قدرت هر چند با اتخاذ تصمیمات عینی بر دیگران اعمال قدرت نمی‌کنند، اما با تهدید حوزه‌ی تصمیم‌گیری بازیگران سیاسی، قدرت خود را به نحوی مؤثر اعمال می‌کنند. بکراج و باراتز، مفهوم قدرت را تا جایی که کنترل دستورالعملها و فرآیند تصمیم‌سازی را دربرمی‌گیرد، بسط دادند و در این راستا، مفهوم «عدم تصمیم‌گیری»

4. P. Bachrach M. Baratz

را در تحلیل قدرت وارد کردند تا نشان دهند در موقعیتهایی که اعمال صریح قدرت، نفوذ یا اجبار برای دستیابی به اهداف مطلوب ضروری نمی‌باشد، بالطبع از سوی رقبای دستیابی به آن اهداف رقابتی، انتظار نمی‌رود.<sup>(۸)</sup> از طرف دیگر، آنان در جواب منتقدانی که می‌گویند اگر طرف (ب) به دلیل پیش‌بینی نمودن عکس‌العمل طرف (الف) در عمل ناکام بماند، چیزی رُخ نداده است و طبعاً قابلیت تحقق‌پذیری تجربی ندارد؛ اصرار می‌ورزند که به اصطلاح فقدان تصمیم که قلمرو تصمیم‌گیری را محدود می‌کند، خود تصمیمی قابل مشاهده است. در واقع، بکراچ و باراتز با طرح مسئله‌ی فقدان تصمیم‌گیری، در صدد برمی‌آیند که توجه محققین را از توجه صرف به وقایع رُخ داده در عرصه‌ی اعمال قدرت، به این نکته جلب کنند که اعمال قدرت در برخی موارد، متضمن و جبهی تحدیدکننده بوده و مانع از بروز خواستها و نیات دیگران به صورت آزادانه می‌شود (به دلیل پیش‌بینی مخالف اعمال‌کنندگان قدرت). پس هرگونه تحلیل رضایت‌بخش از قدرت، متضمن بررسی تصمیم‌گیری و عدم تصمیم‌گیری است. تصمیم، انتخابی در میان شیوه‌های بدیل کنش است و عدم تصمیم‌گیری به معنای «تصمیمی است که نتیجه‌اش، سرکوب یا خنثی‌سازی رویارویی‌های پنهان یا آشکاری است که ارزشها یا منافع تصمیم‌گیرندگان را تهدید می‌کند».<sup>(۹)</sup> بنابراین، عدم تصمیم‌گیری، ابزاری است که به وسیله‌ی آن، تقاضا برای دگرگونی در تخصیص

موجود امتیازات و پاداشهای اجتماعی، پیش از آن که مجال ظهور یابد، در نطفه خفه شده یا مخفی می‌ماند. بدین ترتیب، «بکراچ» و «باراتز» با بررسی راههایی که مانع اتخاذ تصمیم در مورد مسائل بالقوه‌ای که ستیز مشهود منافع درباره‌ی آنها وجود دارد، بُعد دوم قدرت را عرضه می‌کنند، آنها نخست با طرح مفهوم عدم تصمیم‌گیری در کنار مفهوم تصمیم‌گیری، نواقص دیدگاه اول را برطرف می‌کنند، این دیدگاه، ضمن اتخاذ نگرشی وسیع تر نسبت به دیدگاه اول و فراتر رفتن از آن، مسئله کنترل دستورکار سیاسی و راههای خارج نگه داشتن موضوعات بالقوه از فرآیندهای سیاسی را در تحلیل روابط قدرت مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>(۱۰)</sup> ثانیاً با تفکیک مسائل مهم از غیرمهم، ۵ منافع را نه تنها شامل تقاضاها و مرجحات، بلکه شامل مقولاتی می‌دانند که از مفصل‌بندی کامل یا مطرح شدن در سیستم سیاسی، حذف شده‌اند،<sup>(۱۱)</sup> در واقع، این دیدگاه که لوکس آن را روایتی «اصلاح‌گرایانه» از قدرت می‌خواند، به این مسائل توجه می‌نماید: تصمیم‌گیری، مسائل بالقوه و بالفعل، ستیز قابل مشاهده یا غیرقابل مشاهده و منافع ذهنی به مثابه اولویتهای خط‌مشیها یا نارضایتیها.

### ۳- نقد دیدگاه دوم

استیون لوکس در نقد این دیدگاه، سه نکته را ۵. مسائل مهم و کلیدی در بردارنده تقاضاهایی جهت ایجاد تحولی پایدار در روش تخصیص ارزشها در جامعه است.

مطرح می‌کند و سپس به طرح دیدگاه سوم درباره‌ی قدرت می‌پردازد:

۱- بهره‌گیری از روش رفتارگرایی: این دیدگاه، متأثر از این امر، در تحلیل نهایی بر مطالعه‌ی رفتار آشکار و بالفعل که در آن، تصمیمات انضمامی در موقعیتهای مبتنی بر ستیز نقش غالب دارد، پایدار است.

۲- تأکید بر درک ستیزشها به عنوان یکی از عناصر درونی قدرت و الزاماتی که در تحلیل آن می‌باید مورد توجه قرار گیرد، که پذیرش این فرض هنگامی که روابط قدرت مبتنی بر اجماع و پذیرش همگانی (تبدیل قدرت به اقتدار) می‌باشد، غیرقابل قبول است، زیرا با بهره‌گیری از سازوکارهایی نظیر جامعه‌پذیری سیاسی، دست‌کاری افکار و یا اغوانوعی همسویی یا تشابه فکری میان عالمین قدرت و تابعین به وجود آمده است. در نتیجه، از آنجایی که تابعین، فرمان‌عاملان قدرت را مستدل و مشروع می‌پندارند، به اطاعت از آن‌ها می‌نهند.

۳- تأکید بر این مسئله که قدرت عدم تصمیم‌گیری تنها در شرایطی ظهور می‌کند که نارضایتی‌هایی وجود داشته باشد و از ورود آنها به جریانات سیاسی جلوگیری شود. اما نخست باید معلوم گردد که نارضایتی چیست؟ آیا یک تقاضای صریح و مبتنی بر شناخت سیاسی، یک شکایت ضمنی از زندگی روزمره، یک احساس خام از نگرانی می‌تواند نارضایتی تلقی شود؟ ثانیاً

این که آیا این، بالاترین و زیرکانه‌ترین نحوه‌ی اعمال قدرت نیست که در آن بتوان با شکل دادن به شناخت و ترجیحات مردم، مانع نارضایتی آنها شده و پذیرای نظم موجود نماییم؟

#### ۴- نقد دیدگاه سوم

در دیدگاه سوم جهت رفع نقایص مطرح شده در دو دیدگاه پیشین، این مسئله مطرح می‌شود که در مواردی از اعمال قدرت، قربانیان آن حتی موفق به درک این مسئله نمی‌شوند که منافع واقعی‌شان در خطر است و از طریق نفوذ در افکار و امیال آنها (به وسیله‌ی کنترل اطلاعات، و وسایل ارتباط جمعی و فرآیندهای جامعه‌پذیری) اراده‌ی آنها در جهت نیات و اهداف قدرتمندان سمت و سو یافته است. به تعبیر روشن‌تر، صاحبان قدرت با القای این نظر که تابعان، فهم غلطی از منافع واقعی‌شان دارند، یا ناتوان از درک آن می‌باشند، سلطه‌ی خود را بر افکار و رفتار آنها اعمال می‌نمایند. لوکس، این شکل از قدرت را ذیل عنوان «دیدگاه سه‌بعدی» یا «نگرش رادیکال» از قدرت می‌آورد و معتقد است که وجهی عمیق‌تر و زیرکانه‌تر دارد و در آن، قدرت به بالاترین نحو بر افراد تحمیل می‌شود.<sup>(۱۲)</sup> او در این باره می‌گوید: «طرف (الف) ممکن است با واداشتن طرف (ب) به انجام کاری که نمی‌خواهد انجام دهد، بر او اعمال قدرت نماید؛ اما وی با تحت تأثیر قرار دادن، شکل‌دهی یا تعیین خواسته‌های [طرف] ب نیز می‌تواند به این مهم

۱- عنصر اساسی نخست، در ارتباط با نقش انسان است که هر چند از این قابلیت برخوردار است که به عنوان «عامل» عمل کند، اما چنان در ترتیبات و مناسبات اجتماعی مضمحل می شود که به موجودی منفعل و در بند تبدیل می شود که ملزم به انجام رفتاری معین (در مقابل کنش) می گردد.

۲- عنصر اساسی دیگر، درک خاصی از جامعه‌ی مدنی است که بر اساس آن، نیروهای اجتماعی به عنوان نیروهایی متخاصم و معارض یکدیگر تلقی می شوند. در واقع، در این جا شاهد برداشتی از جامعه‌ی مدنی هستیم که در آن، ترتیبات و مناسبات اجتماعی، افکار و امیال تابعان را در جهت تحکیم استیلای صاحبان قدرت، تحت تأثیر قرار می دهند.

تحلیل قدرت از این منظر، در میان متفکران مارکسیست و فمینیست رواج بیشتری یافته است. «آتونینو گرامشی»<sup>۶</sup> - به عنوان متفکری مارکسیست - از این منظر، به تحلیل قدرت سیاسی در جوامع پیشرفته‌ی سرمایه داری پرداخته است. او با بهره‌گیری از مفهوم «هژمونی»<sup>۷</sup>، به سازوکارهایی از قدرت اشاره می کند که در آن، طبقه‌ی مسلط بورژوازی از طریق نهادهایی اجتماعی نظیر مدرسه، کلیسا یا کارخانه‌ها، بدون اعمال فشار مستقیم یا سرکوب، حمایت و همراهی طبقات پایین را فراهم

دست یابد. آیا واقعاً این نهایت اعمال قدرت نیست که دیگران را وادار کنید که تمایلات مورد نظر شما را داشته باشند. به عبارتی، با مهار تفکرات و تمایلاتشان، رضایت آنها را به دست آورید؟»<sup>(۱۳)</sup>

در واقع، لوکس در نگرش رادیکال از قدرت، در صدد تحلیل چگونگی نفوذ نیروهای اجتماعی خاص بر جامعه‌ی مدنی و در نتیجه، بر افکار و امیال افراد است. او منظری از جامعه‌ی مدنی را به ما عرضه می کند که هم به لحاظ ذهنی و هم به لحاظ مادی، تحت سلطه‌ی اقلیت قدرتمندی است که هر چند، منافعش در تضاد با منافع اکثریت است، ولی توانسته است با بهره‌گیری از ارزشها و دیگر سازوکارهای موجود، استیلای «ایدئولوژیک» و یا «هژمونیک» خود را بر جامعه، عینیت بخشد. در نتیجه، آنها این موقعیت را یافته اند که با به دست گیری رهبری فکری، اخلاقی و فرهنگی، به طرح دیدگاههای بنیادی خود درباره‌ی جامعه بپردازند و استیلای هژمونیک خویش را به نحوی مسالمت آمیز در جامعه بسط دهند.<sup>(۱۴)</sup> لوکس در این باره می نویسد: «قدرت در روایت رادیکال خود، واجد مؤلفه‌هایی است که با درونی نمودن برخی الگوهای رفتاری، از اعمال قدرت صرف بر افراد فراتر رفته و رفتار آنها را سمت و سو می دهد. از این رو، کسانی که بر آنها اعمال قدرت می شود، خود متوجه چنین فرآیندی نمی شوند.»<sup>(۱۵)</sup> به طور کلی، می توان دو عنصر اساسی این روایت از قدرت را چنین برشمرد:

آورد.<sup>(۱۶)</sup> «در جامعه‌ای که هژمونی در آن برقرار است، میزان بالایی از اجماع و وفاق و ثبات اجتماعی وجود دارد و طبقات تحت سلطه از آرمانها و ارزشهایی حمایت می‌کند که مورد نظر طبقه‌ی مسلط است و آنها را به ساختار قدرت پیوند می‌زند».<sup>(۱۷)</sup> بنابراین، گرامشی معتقد است که قدرت بورژوازی در جوامع پیشرفته، مبتنی بر ترکیبی از اجبار و رضایت است و رضایت طبقات تحت سلطه از این جهت فراهم می‌شود که طبقه‌ی حاکم با استیلا بر نهادهای فرهنگی، تفوق سلطه‌ی خود را بر جامعه برقرار می‌کند و طبقات تحت سلطه نیز به دلیل همین استیلا هژمونیک طبقه‌ی حاکم، به این مهم آگاهی ندارند که منافعشان در گرو سرنگونی سرمایه‌داری است.

«هربرت مارکوزه» نیز در تحلیلی مشابه در کتاب «انسان تک‌ساحتی»<sup>(۱۸)</sup> انتخاباتهای آزاد اعضای منفرد جوامع پیشرفته‌ی صنعتی را در خدمت تثبیت مجموعه‌ای از روابط قدرت می‌داند که

صرفاً منافع سلطه‌گران را افزایش می‌دهد. به زعم وی، «چیزی که امکان می‌دهد انتخاباتهای آزاد چنین تأثیری داشته باشند، خود نظام سلطه است که برای قربانیانش ادراک ناصحیح و گمراه‌کننده‌ای در مورد منافع واقعیشان فراهم می‌کند».<sup>(۱۹)</sup> نتیجه آن که از این منظر، قدرت فرادستان می‌تواند به صورت متقاعد کردن تابعان در این که منافع آنها در انجام برخی کارها و عدم انجام برخی کارهای دیگر نهفته است، آشکار شود. این سطح از اعمال قدرت اغلب به عنوان «توانایی تنظیم دستورالعملها»<sup>(۲۰)</sup> مورد اشاره قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که بازیگران سیاسی، موضوعات پیشرو را تعریف نموده و تصمیم‌سازی با آنهاست.

### فرجام

الف: در یک توصیف کلی، می‌توان سه دیدگاه ارائه شده را به شرح جدول یک ترسیم

جدول شماره یک- دیدگاههای سه‌گانه در خصوص قدرت و عناصر آن

عناصر کلیدی	دیدگاه تک بُعدی	دیدگاه دو بُعدی	دیدگاه سه بُعدی
اهداف تحلیل	رفتار تصمیمات عینی مسائل بالفعل	فهم تفسیری کنش فقدان تصمیمات مسائل بالقوه	نظریه پردازی ارزشی، منافع در عمل دستورکار سیاسی مسائل بالفعل و بالقوه
شاخصها	تضاد آشکار	تضاد پنهان	تضاد نهفته
حوزه‌ی تحلیل	ظهور ترجیحات آشکار سیاستها در مشارکت سیاسی	تجسم ترجیحات آشکار سیاستها در نارضایتیهای شبه سیاسی	رابطه‌ی بین ترجیحات آشکار سیاستها و منافع واقعی



نمود. (۲۱)

ب: در تحلیل نهایی، لوکس علی رغم پذیرش برداشت مهم دیگری که در اندیشه‌های متفکرینی مانند تالکوت پارسونز، هانا آرنت و یورگن هابرماس وجود دارد و قدرت را نه براساس توانایی صرف، بلکه بر مبنای نوعی رضایت اجماع همگانی مورد نظر قرار می‌دهد؛ در نهایت این برداشت را مورد تشکیک قرار می‌دهد. به نظر او، «این برداشت از قدرت، برداشتی غیرمتعارف» است و بررسی قدرت به عنوان تابع رضایت، خارج از معانی محوری‌ای است که نوعاً قدرت با آنها درک می‌شده و نیز متفاوت از دغدغه‌هایی است که همیشه دانشجویان درباره‌ی قدرت داشته‌اند». (۲۲) در تحلیل لوکس، قدرت در غالب یک مفهوم کلی و واحد به معنای «توانایی اعمال قدرت بر دیگران به نحوی است که تحت تأثیر خواستهای فرد «الف»، طرف «ب» برخلاف علایق و منافع خود عمل کند». (۲۳)

ج: لوکس متأثر از دوسنت فکری رایج در غرب که در آنها قدرت به معنای «اعمال قدرت بر دیگران» و یا به مثابه امری «ارتباطی و مبتنی بر مشروعیت» تلقی می‌شود؛ قدرت را به عنوان توانایی صرف کنش و ایجاد تأثیرات علی بر دیگران می‌داند. او همانند ماکیاوول، هابز، مارکس و وبر، قدرت را به معنای توانایی تأثیرگذاری بر اعمال و عقاید دیگران (علی رغم مقاومت آنها) می‌داند که با پیامدهایی همراه است. قدرت سیاسی در این معنا، به تواناییهای برخی افراد

برای اعمال سلطه بر دیگران اشاره دارد و در جایی که بتواند در نتایج مهم تغییری ایجاد کند یا از بروز تغییری مفروض جلوگیری کند، قرار دارد.

د: در این برداشت، «داشتن قدرت، متکی بر درست از آب در آمدن برخی اگر و مگرها است». (۲۴) به طور اجمال، می‌توان مؤلفه‌های اساسی این تعبیر از قدرت را چنین برشمرد:

۱- طرف «الف» بر انتخابها و اعمال طرف «ب» تأثیر می‌گذارد و آنها را مطابق نیت خود جهت می‌دهد. (۲۵)

۲- طرف «الف» از چنان قدرتی برخوردار است که بر مقاومت و مخالفت طرف «ب» فائق آید.

۳- رابطه‌ی قدرت، متضمن نوعی کشمکش است، زیرا روابط قدرت، مبتنی بر نوعی سلسله مراتب می‌باشد که در یک طرف آن، صاحبان قدرت، کنترل بیشتری را بر تابعین اعمال می‌کنند. بنابراین در این نوع رابطه، قدرت چانه‌زنی و مخاصمه وجود ندارد. (۲۶)

۴- پدیده‌ی قدرت در این دیدگاه، بر پایه‌ی قاعده‌ی «حاصل جمع جبری صفر» عمل می‌کند. به این معنا که تصور بر این است که در هر نظام روابط و مناسبات، کمیت ثابتی از قدرت وجود دارد که کسب قدرت توسط طرف «الف» الزاماً منجر به کاهش ظرفهای دیگر می‌شود.

ه: این دیدگاه از قدرت که توسط لوکس و

۶. مایکل راش، جامعه و سیاست (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی)، ترجمه‌ی منوچهر صیبری، (تهران: سمت، ۱۳۷۷)، ص ۱۴.

۷. بشیریه، پیشین، ص ۷۸.

8. A.V.S de. Rueck, **Power, Influence and Authority, In: International Relation: A Hand Book Of Current Theory**, London: Frances/ Pinter Publisher. 1985. pp 115-17.

۹. لوکس، پیشین، ص ۲۴.

۱۰. همان، ص ۲۹.

۱۱. استوارت آر. کنگ، چارچوبهای قدرت، ترجمه‌ی مصطفی یونسی، (تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، صص ۱۷-۱۸ (مقدمه‌ی محمدرضا تاجیک).

۱۲. باری هیندس، گفتارهای قدرت (از هابز تا فوکو)، ترجمه‌ی مصطفی یونسی، (تهران: شیرازه، ۱۳۸۰)، صص ۷۹-۸۰.

۱۳. کنگ، پیشین، ص ۲۳۱.

14. B.J.Bocock, **Hegemony**, London: Tavistock, 1986, pp 60-63

۱۵. هیندس، پیشین، ص ۱۸.

16. John Scott, **Power**, London: Polity Press. 2001. p 9.

۱۷. حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، (تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی آینده‌ی پویان، ۱۳۷۹)، ص ۳۰.

۱۸. هربرت مارکوزه، انسان تک‌ساحتی، ترجمه‌ی محسن مؤید، (تهران: کتاب‌پایا، ۱۳۷۵).

۱۹. هیندس، پیشین، صص ۱۰۱-۱۰۰.

20. M.E.Olsen(ed), **Power, In Modern Societies**. London: Westview. 1993. p 69.

۲۱. کنگ، پیشین، ص ۱۸۱.

۲۲. هیندس، پیشین، ص ۱۲.

۲۳. لوکس، پیشین، ص ۴۹.

24. Dennis H.Wrong, **Power (It's Forms, Basis and Uses)**, u.k: Basil Blackwell, 1988. p 218.

25. Harold D,Lasswell and Abraham Kaplan, **Power and Society**, New York: Yal University press. 1968. p 75.

26. Geoffrey Panton and peter Gill, **Intruduction to Polities**, U.K: Basil Blackwell. 1987. p 49.

دیگران پذیرفته شده است، با نقدهایی مواجه شده است:

اولاً، به موقعیتهایی که صرفاً دربردارنده‌ی نوعی اعمال قدرت بر دیگران می‌باشد، محدود می‌شود و در توجه به سایر وجوه قدرت یا مسائلی مانند نفوذ، سلطه و اقتدار ناتوان است.

ثانیاً، در تمایزگذاری میان برخورداری از قدرت و اعمال آن، تمایزی قائل نمی‌شود، زیرا قدرت را معطوف به عمل می‌داند که در حین عمل به نهایت و اتمام می‌رسد.

ثالثاً، از آن جایی که روابط قدرت را نابرابر می‌داند، صرفاً به اعمال قدرت از جانب دارندگان قدرت بر تابعین توجه می‌کند و به ارتباط متقابل و چانه‌زنیهای میان آنها توجهی نمی‌کند.

#### پانوشتها

1. Gordon Marshall, **Oxford Dictionary of Sociology**, Oxford University Press, 1998. p 519.

۲. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ چهارم (تهران: نشر نی، ۱۳۷۸)، ص ۶۵.

3. Geoffrey Panton and Peter Gill, **Introducton to Politics**, U.K: Basil Blackwell, 1987. p 51.

۴. استیون لوکس، قدرت (نگرشی رادیکال)، ترجمه‌ی عماد افروغ، (تهران: راسا، ۱۳۷۵)، ص ۱۷.

4/1. "What Determines Who Has Political Power and How Much of it They Have?"; **From: www.essaybank.co.uk.pl**

۵. بشیریه، پیشین، ص ۷۴.